

بررسی تطبیقی اندیشه‌های سیاسی علامه نائینی & و امام خمینی + با تأکید بر تأثیرپذیری از بحران‌های معاصر

سید جلال موسوی شریانی*

حسن صالحی**

سید حسین علیانسنب***

چکیده

نوشتار حاضر درصدد بررسی تطبیقی اندیشه‌های سیاسی دو فقیه برجسته شیعه علامه نائینی و امام خمینی + در قالب چارچوب نظریه بحران توماس اسپریگنز می‌باشد. در این پژوهش بیان شد که عمده‌ترین وجوه اشتراک نظریات سیاسی ایشان در نوع تفسیر از منشاء قدرت سیاسی، دفاع از کیان اسلامی و اعتقاد به نقش مردم در تحقق نظام سیاسی و اراده مردمی در تحقق آرمان‌های الهی و وجوه افتراق نیز در موضوعاتی همچون مبنای مشروعیت، ماهیت حکومت، حوزه تصرف و حاکمیت فقهاء و نوع نگرش حاکم، قابل درک است. ولی تطبیق این دو نظریه با محوریت نظریه بحران اسپریگنز نشان می‌دهد که این تفاوت دیدگاه‌ها متأثر از بحران‌های عصر آنان بوده است و هرکدام از این اندیشمندان متأثر از شرایط و بحران‌های خاص زمان خویش، درصدد ارائه راه‌حلی متفاوت برآمده‌اند و این امر منجر به تفاوت دیدگاه آنان در نظریه سیاسی شده است.

واژگان کلیدی

اندیشه سیاسی علامه نائینی، اندیشه سیاسی امام خمینی +، توماس اسپریگنز، نظریه بحران.

j.sharabiani@tabrizau.ac.ir

h.salehi@tabrizau.ac.ir

olyanasab@tabrizu.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۹/۱۰

*. عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه هنر اسلامی تبریز.

** عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه هنر اسلامی تبریز.

*** عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه تبریز.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۴/۱۵

اندیشمندان دینی در دوره‌های مختلف، در مواجهه با حکومت‌های خودکامه و لمس بحران‌های ناشی از فردگرایی در حکومت بر آن می‌شدند تا برای برون‌رفت از فضای حاکم و جایگزین کردن نظامی با تکیه بر جوهره بالنده تعالیم شریعت، بتوانند نهاد ملک‌داری را سامان بخشند.

لذا ساخت نظام سیاسی اسلام از دوره‌های مختلف با طرح و نظریه‌پردازی فلاسفه سیاسی دنیای اسلام، همچون فارابی، ابن‌سینا، شیخ اشراق و ... و نیز در نظریات سیاسی فقهایی چون: علامه نائینی، صاحب جواهر، ملا احمد نراقی، امام خمینی علیه السلام، شهید صدر و ... مطرح گردیده است و به‌وجود نظام سیاسی در دل تعالیم شریعت به‌عنوان یک روح مسلط در مجموعه دیانت اشاره و تصریح شده است. تأکید فقها پیوسته بر این بوده است که اسلام، احکام عبادی صرف نیست که به شئون سیاسی و حکومتی و روابط بین‌المللی و جهانی نپرداخته باشد. علاوه بر آن، سیره و منش پیامبر به‌عنوان بانی دولت دینی، آموزه مهمی است که ساختار حکومتی و جوهره دولتی بودن شریعت را برای مسلمین بیان می‌دارد. اما باید توجه داشت، علی‌رغم اینکه فقهای شیعه با بهره‌مندی از روش و منش پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در امور حکومتی، نظریات سیاسی خود را بیان داشته‌اند و در ارجاعات خود دارای منبع مشترکی بودند، اما عنصر زمان و مکان در شکل‌دهی اندیشه سیاسی آنها مغایرت‌هایی را ایجاد کرده است. (نوابی، ۱۳۸۱: ۱۷)

امام خمینی علیه السلام با محور قرار دادن ولایت فقیه و تأکید بر مطلقه بودن آن، نظریه سیاسی خود را براساس جانشینی فقیه از پیامبر صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیه السلام شکل داد و تأکید کرد که ولایت جامعه اسلامی در عصر غیبت براساس نصب الهی متعلق به فقیه جامع‌الشرایط است و اختیارات حاکم تنها در امور حسبیه خلاصه نمی‌شود؛ بلکه اختیارات ولی فقیه که همان اختیارات رسول خدا صلی الله علیه و آله در حوزه حکومتی است، بر جمیع احکام اولیه تقدم دارد و ولی فقیه می‌تواند برای تأمین مصالح جامعه اسلامی، تصمیم‌های لازم را برای اداره جامعه اسلامی اتخاذ نماید. حتی اگر این تصمیمات فراتر از چارچوب احکام فرعی الهیه باشد. (امام خمینی، ۱۳۶۱: ۷ / ۲۰۶)

اما برخی از فقها ضمن پذیرفتن اصل ولایت فقیه در محدوده اختیارات و تصرفات فقیه با امام خمینی علیه السلام اختلاف نظر دارند. از جمله این فقها علامه نائینی است که در آخرین نظریاتش در کتاب *تنزیه الامّة و تنزیه الملة* ادعا می‌کند که حاکمیت سیاسی به مردم واگذار می‌شود و ولایت فقیه محور و اساس نظام سیاسی قرار نمی‌گیرد و در حد اذن و نظارت باقی می‌ماند. (نائینی، ۱۳۶۱: ۸۰ - ۷۶)

با توجه به امکان سوء برداشت از این‌گونه اختلاف‌نظرها، لازم است عواملی که زمینه اختلاف‌نظر فقها را به‌وجود آورده‌اند، مورد بررسی قرار گیرند. برخی از اندیشمندان حوزه فقه سیاسی معتقدند که این اختلاف امام خمینی علیه السلام و علامه نائینی، ریشه در مبانی فکری و برداشت‌های آنها دارد (آملی، ۱۴۱۳: ۲ / ۳۳۶ - ۳۳۵) اما در پژوهش حاضر این فرضیه مورد بررسی قرار می‌گیرد که موقعیت‌های زمانی و مکانی این دو فقیه با

توجه به رژیم‌ها و فضای سیاسی حاکم در آن زمان متفاوت بوده است و اندیشه‌های سیاسی آنها در عین دارا بودن نقاط مشترک، تحت‌تأثیر همین شرایط شکل گرفته است.

به همین منظور آرای این دو اندیشمند سیاسی شیعی و شرایط خاص زمان آنها در چارچوب نظریه توماس اسپریگنز مورد بررسی تطبیقی قرار می‌گیرد و شرایط برای ورود به اندیشه‌های آنان باز شده و برخی ایرادات و زمینه سوء برداشت‌ها از بین می‌رود.

نظریه اسپریگنز و تأثیر بحران‌ها در شکل‌گیری اندیشه سیاسی

توماس اسپریگنز با ارائه نظریه بحران، مدعی است که مشاهده بی‌نظمی‌های موجود در یک جامعه که ایجاد بحران می‌کند، ذهن نظریه‌پرداز را به چالش می‌کشد و در نتیجه وی درصدد یافتن راه‌حلی برای عبور از بی‌نظمی برمی‌آید. اما او نمی‌تواند با ذهنی فارغ از شرایط محیطی و بحران حاکم اندیشیده و راه‌حل ارائه کند؛ چراکه نظریه‌پردازی که در یک محیط خاص سیاسی بوده‌اند، فشار فضای حاکم و تنگ‌شدن عرصه سیاسی برای یافتن راه فرار از بحران، موجب طرح نظریات متفاوتی از سوی آنان شده است.

نظریه بحران اسپریگنز چهار مرحله دارد و هر مرحله بر مرحله قبلی بنیاد نهاده می‌شود. در مرحله اول نظریه‌پرداز از بحران‌های سیاسی که جامعه با آنها درگیر است، آغاز می‌کند. این نظریه مدعی است که اکثر نظریه‌پردازان، آثار خود را زمانی نگاشته‌اند که به‌طور فزاینده احساس می‌کردند جامعه‌شان دچار بحران است. بنابراین، اولین مسئله، مشاهده و شناسایی مشکل جامعه است. (اسپریگنز، ۱۳۷۰: ۴۳)

مشاهده بی‌نظمی، عقل و احساس آدمی را به حرکت انداخته و وی را به سمت مرحله دوم که تشخیص علل آن است سوق می‌دهد. نظریه‌پرداز در مرحله دوم به ایفای نقش تحلیل‌گر می‌پردازد. وی شک و تردید را در درون خود گسترش و تعمیم داده و به جست‌وجوی علت اصلی مشکلات و نابسامانی‌ها می‌پردازد. او باید دسته‌بندی روابط علت و معلولی را پشت‌سر بگذارد تا علل واقعی مشکل را کشف کند. چراکه نظریه‌پرداز بدون روشن‌شدن و تبیین علل واقعی بی‌نظمی‌ها نمی‌تواند پیشنهادات مناسب، راهگشا و کارسازی را به‌منظور درمان و یا تسکین مشکل ارائه دهد و انشقاق مکاتب مهم اندیشه سیاسی نیز از همین‌جا صورت می‌گیرد. (اسپریگنز، ۱۳۷۰: ۹۳)

در مرحله سوم، نظریه‌پرداز به بازسازی ذهنی جامعه سیاسی پرداخته و در ذهن خویش آرمان - شهری را تجسم کرده و افکارش را به صیقل علم، قابلیت‌ها، امکانات و واقعیت‌ها می‌آراید. چنین رویکردی موجب می‌شود که نظریه‌پرداز معیارهایی را برای جامعه بازسازی شده آرمانی خود در نظر بگیرد که هنجارهای زندگی سیاسی را نیز شامل می‌شود. (اسپریگنز، ۱۳۷۰: ۱۴۷)

هدف این مرحله ایجاد نوعی رابطه بین شخص و محیط سیاسی است و موفقیت این رابطه که با قابلیت

دوام و میزان عقلایی و حقیقی بودن آن ارزیابی می‌شود، بستگی به نتیجه‌ای دارد که نظریه‌پرداز از مرحله تشخیص علل می‌گیرد. (اسپریگنز، ۱۳۷۰: ۱۴۹ و ۱۷۴) نظریه‌پرداز باید الگوی جامعه خوب را در ذهن خویش تجسم کرده و معیاری از آن به‌دست دهد. با این تعبیر، نظریات سیاسی، در واقع، تصویرهای نمادین از جامعه بعد از بازسازی شدن ارائه می‌دهند.

در مرحله چهارم، نظریه‌پرداز با توجه به اقدامات صورت گرفته در مراحل قبل، به ارائه درمان می‌پردازد. آنچه مسلم است این است که حتی ساده‌ترین عبارات در مورد حقایق نیز رگه‌هایی از تجویز در خود دارند. حتی اگر یک بینش جامع از حقایق، منطقیاً به‌خودی‌خود راه‌حل مشخصی ارائه نکند، ولی به‌وضوح، رفتارهایی را موجب می‌شود که می‌توان آنها را منطقی تلقی کرد (اسپریگنز، ۱۳۷۰: ۱۸۲) و شمول تجویزی آنها براساس احکام واقعی موجود، بر همگان عیان است. یک بینش کاملاً جامع از آنچه که هست، به‌خصوص در گستره سیاست، باید شامل ارزیابی دقیق از قابلیت‌ها، امکانات، محدودیت‌ها، ضرورت‌ها و حقایق باشد. (حقیقت، ۱۳۸۹: ۱۳ / ۴۹)

با تأکید بر این مطلب، می‌توان گفت طبیعی است نظریه علامه نائینی در زمینه عبور از بحران استبداد، با نظریه امام خمینی علیه السلام تفاوت داشته باشد. اشتراک مبانی معرفت‌شناسانه این دو فقیه نیز موجب همانندی نظریه سیاسی آنها نشده است. نظریه اسپریگنز به ما کمک می‌کند تا نوع نگاه اندیشمند در یک محیط سیاسی را بررسی کنیم و مسائلی را که در ذهن یک اندیشمند با توجه به زمان خود مشکل و بحران به‌نظر نمی‌رسد، اما همان شرایط در یک زمان دیگر، اندیشمند دیگری را به فکر وامی‌دارد، بازشناسی کنیم. در این زمینه اسپریگنز می‌گوید:

بحران‌ها ممکن است بسیار محدود و یا ناپیدا باشد و به سادگی برای دست‌اندرکاران در نظام سیاسی قابل لمس نباشد، چه‌بسا ممکن است گروهی فکر کنند که اصلاً مشکلی وجود ندارد، بنابراین اختلاف‌نظر از همان جا آغاز شود. به‌طور مثال درحالی که مارکس، فقر و بیچارگی طبقه کارگر بریتانیا را بحران تلقی می‌کرد، دیگران همین موضوع را نتیجه ضروری قوانین اجتناب‌ناپذیر، و جهانی به کمال نرسیده می‌دانستند. (اسپریگنز، ۱۳۷۰: ۶۰)

البته آنچه نظریه‌های سیاسی را دامن می‌زند و آنها را خلق می‌کند، ممکن است از شخصیت نظریه‌پرداز و نوع پایگاه اجتماعی وی و نوع اعتقاداتش نیز متأثر باشد. (اسپریگنز، ۱۳۷۰: ۶۱ - ۶۰) بنابراین نظریه اسپریگنز این ظرفیت را دارد که دیدگاه علامه نائینی و امام خمینی علیه السلام و بحران‌های زمان هر دو فقیه را بررسی کرده و با واکاوی اندیشه آنها، ریشه تفاوت این اندیشه‌ها را در شرایط زمانی جستجو کند. بررسی روش تطبیقی مقایسه‌ای در واکاوی اندیشه این دو فقیه، ما را بیشتر یاری خواهد کرد.

زندگی و شکل‌گیری شخصیت سیاسی علامه نائینی

آیت‌الله میرزا محمدحسین نائینی غروی، در سال ۱۲۷۷ قمری (۱۲۴۰ شمسی) در نائین اصفهان دیده به جهان گشود. نائینی پس از گذراندن مراحل اولیه تحصیلات خود در سن ۱۷ سالگی رهسپار اصفهان شد که در آن ایام از مراکز عمده علوم دینی به‌شمار می‌رفت. وی هفت سال در اصفهان به تعلیم و تلمذ پرداخت (حائری، ۱۳۶۴: ۳۲) و سپس برای ادامه تحصیل رهسپار عراق شد و پس از توقف کوتاهی در نجف در سامرا اقامت گزید.

حوزه علمیه سامرا در آن زمان به زعامت مرجع بزرگ شیعه آیت‌الله میرزا حسن شیرازی اداره می‌شد و علاوه بر مرکزیت علمی و دینی، به‌عنوان کانون مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری شناخته می‌شد. علاوه بر فضای ضد استبدادی و ضد استعماری حاکم بر سامرا، رسوخ مباحثی تازه چون علل ضعف اسلام، بیداری ملل شرق، استبداد و استعمار، اتحاد و احیای اسلام و اصلاحات نوگرایانه و مخصوصاً ایده‌هایی که سید جمال‌الدین مطرح می‌کرد و اندیشه‌های اندیشمندانی چون کواکبی و محمد عبده، تأثیرات جدی بر افکار و اندیشه میرزای نائینی گذاشت و پنج سال بعد از ورود وی به سامرا، ماجرای قیام تنباکو اتفاق افتاد که در واقع مقدمه‌ای برای جنبش‌های اجتماعی بود. در نتیجه ما شاهد حضور نائینی در نهضت تنباکو در کنار میرزای شیرازی، در نهضت مشروطیت در کنار آخوند خراسانی و در جهاد بر ضد بیگانگان در کنار عبدالله مازندرانی و در نهضت اسلامی ملت عراق همگام با سید ابوالحسن اصفهانی هستیم. (نائینی، ۱۳۶۱: ۱۶) حضور او در کنار رهبران فکری جریان‌های سیاسی و تأثیراتی را که در این خصوص پذیرفته است، می‌توان سه دهه بعد در کتاب *تمیبه الامة و تنزیه الملة* به‌وضوح مشاهده کرد که بی‌تأثیر از بحران‌های معاصر وی که در ذیل بحث می‌شود، نبوده است.

بررسی بی‌نظمی و بحران عصر علامه نائینی

علامه نائینی در کتاب *تمیبه الامة و تنزیه الملة* مهم‌ترین علل بروز بحران‌های دوره خود را جهل مردم، استبداد، شاه‌پرستی، اختلاف کلمه بین مردم، ترساندن و آزار و اذیت آزادی‌خواهان، عادی و طبیعی بودن زورگویی اقویا، استفاده از امکانات مملکت برای سرکوب ملت می‌داند. (نائینی، ۱۳۶۱: ۱۴۱ - ۱۵۸) البته با مراجعه به کتاب مذکور آنچه را که به‌عنوان بحران زمانه نائینی در اشکال مختلف استبداد در ذهن و دیده این اندیشمند نقش بسته بود، فراتر از موارد مذکور می‌باشد.

سوءاستفاده اجانب از ضعف شاهان قاجار، موجب نفوذ عوامل تجاری و مستشاری استعمار در ایران شده بود که در هر فرصتی به فکر کسب منافع خود بودند. همه این بی‌نظمی‌ها و بحران‌ها اقتضا می‌کرد تا جهت برون‌رفت از آن، تحولی اساسی رخ دهد و در دوره سلطنت ناصرالدین شاه، زمینه‌های بیداری مردم به‌تدریج

فراهم گردید که نمود اصلی آن حرکت‌های اعتراضی مردم در مخالفت با حکومت مستبد قاجار و تمایل به اصلاح امور کشور بود، تا اینکه عقده و فشارهایی که مردم تحمل می‌کردند خود را به شکل ترور ناصرالدین شاه به دست میرزا رضای کرمانی نشان داد.

با افزایش آگاهی مردم و خواست آنها مبنی بر اصلاح شیوه‌های حکمرانی، زمینه جنبش مردمی برای تغییر و تحول در نظام حکومتی ایران فراهم می‌آمد. از جمله علل عمده شکل‌گیری این نهضت که بعدها به نهضت مشروطه معروف شد، زمینه‌های فکری آن بود که از ضد استبدادی و استعماری بودن آموزه‌های دین اسلام نشئت می‌گرفت و توسط علما تبیین می‌شد. از لغو امتیاز رویتر توسط ملاعلی کنی گرفته تا فرمان قیام تنباکو توسط میرزای شیرازی، که باعث جرئت یافتن مردم نسبت به حکومت و پیروزی آنان بر دربار شد. پس از پیروزی مشروطه در تاریخ ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ و صدور فرمان مشروطیت، ایران در شمار کشورهای مشروطه درآمد و اندکی بعد زمینه تدوین قانون اساسی و تشکیل مجلس شورای ملی فراهم شد.

بحران دوران نائینی با پیروزی مشروطه و مشروطه‌خواهان به پایان نرسید و مردم از ظلم و استبداد رهایی نیافتند. مردم ایران در تلاش برای بهبود وضع خود و جامعه، به دنبال نظام‌مند کردن و قاعده‌مند کردن اعمال سلطان براساس شرع و دین برآمده بودند و راهنمایی‌های علما و بزرگان دین و تأسیس عدالت‌خانه و دارالشوری از ثمرات آن بود و امید داشتند بتوانند اوضاع آشفته جامعه خود را سامان دهند. اما به دلیل دخالت‌های مستقیم سیاسی و غیرمستقیم فرهنگی استعمار، نسخه مشروطه نه تنها هیچ دردی از آنان را دوا نکرد، بلکه دردهای عظیمی به آن افزود و نتیجه آن تبدیل استبداد فردی و سلطانی به استبداد روشنفکری بود و مشروطه ایرانی در مسیری غیر از آرمان‌ها و اهداف مطلوب و منافع ایرانیان حرکت کرد.

زندگی و شکل‌گیری شخصیت سیاسی امام خمینی ره

امام خمینی ره در اول مهر ماه ۱۲۸۱، مصادف با ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۳۲۰ هجری در خمین و در یک خانواده روحانی به دنیا آمد. پدرش سید مصطفی عالم شجاعی بود که خانه‌اش ملجأ و پناهگاه مردم در سختی‌ها و شداید و وجودش مانع بزرگی در برابر زورگویی خوانین و دولتی‌ها بود. وی خانه خود را همانند دژی ساخته بود که با دیوارهای بلند و برج‌های متعدد به‌عنوان سنگر دفاعی اهالی شهر به‌شمار می‌رفت. وی از فقهای معاصر میرزای شیرازی صاحب فتوای تحریم توتون و تنباکو بود که دوره تحصیلات خود را در نجف سپری کرده و در خمین ساکن بود. (عماد دشتی، ۱۳۷۴: ۴۰)

امام خواندن و نوشتن و قرائت قرآن و متون ادبی را در مکتب‌خانه گذرانده و برای تکمیل دروس خود در سن ۱۹ سالگی در سال ۱۳۰۰ عازم حوزه علمیه اراک شد. حوزه علمیه اراک در آن زمان توسط آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری اداره می‌شد که بعد از مهاجرت آیت‌الله حائری به قم و تأسیس حوزه علمیه قم،

امام نیز به قم هجرت کرد و در یکی از حجره‌های مدرسه دارالشفاء ساکن شد و دروس مختلف فقه و اصول، کلام، فلسفه و عرفان را فرا گرفت. (رجبی، ۱۳۷۲: ۱۱۳)

هنگام ورود امام به حوزه قم حدوداً شانزده سال از جنبش مشروطه می‌گذشت، اما بازار نقل خاطرات آن روزها هنوز گرم بود. به‌ویژه که شماری از استادان امام از جمله آیات عظام حاج شیخ عبدالکریم حائری، حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، سید محمدتقی خوانساری و آقا میرزا محمدعلی شاه‌آبادی از شاگردان برجسته رهبران روحانی مشروطه از جمله آخوند خراسانی بودند. آنها هرکدام خاطرات خوشایند و ناخوشایند از شرکت و فعالیت استادان خود به یاد داشتند که برای طلبه‌های جوان و علاقه‌مند به مسائل سیاسی مثل امام خمینی رحمته الله علیه بسیار ارزشمند بود. (فوزی، ۱۳۸۸: ۳۲ - ۳۱)

از دیگر مسائلی که در سال دوم اقامت امام در قم اتفاق افتاد، تبعید شماری از مراجع و علمای شیعه عتبات به قم بود که به‌دلیل رهبری قیام مسلحانه علیه انگلیسی‌ها اتفاق افتاد. همچنین به قدرت رسیدن رضاخان و حرکت‌های استبدادی و قلدربانانه وی، عزل وی توسط متفقین در سال ۱۳۲۰، بر سر کار آمدن محمدرضا شاه با حمایت متفقین، رحلت آیت‌الله بروجردی در سال ۱۳۳۹ و مطرح شدن ایشان به‌عنوان مرجع تقلید، از مهم‌ترین وقایع در زندگی و دوران امام خمینی رحمته الله علیه بود.

بررسی بی‌نظمی و بحران عصر امام خمینی رحمته الله علیه

بحران و بی‌نظمی معاصر امام خمینی رحمته الله علیه به دوره‌های مختلفی تقسیم می‌شود و از دوران کودکی مصادف با تسلط خوانین و رابطه ارباب - رعیتی گرفته تا تحولات پیش آمده در دوران جوانی و حضور ایشان در حوزه علمیه را شامل می‌شود که هرکدام به‌نوعی در تکوین اندیشه سیاسی امام رحمته الله علیه مؤثر بوده و در عمل سیاسی ایشان تأثیر داشته است.

بدون تردید نمی‌توان نقش تحولات دوران کودکی و ظلم و ستم خوانین و حکومت مستبد مرکزی را در این امر نادیده گرفت، ولی پیامدهای جنبش مشروطه که رهبران اصلی آن روحانیان ایران و عراق بودند و فرجام مشروطیت که به درگیری و طرد و انزوای روحانیت انجامید و آثار اجتماعی، فرهنگی و روانی شگرفی در جامعه و حوزه‌های علمیه برجای گذاشت، مهم‌ترین زمینه فکری تکوین اندیشه سیاسی امام به‌شمار می‌آید. آسیب‌شناسی نهضت مشروطیت توسط امام خمینی رحمته الله علیه و تجربه تلخ شکست این نهضت، امام را در جلوگیری از تکرار آسیب‌های آن در نهضت خویش کمک شایانی کرد.

امام بزرگ‌ترین بحران بعد از مشروطه را روی کار آمدن مستبدانی جدید و سرسپرده‌های خارجی می‌دانست که خطر آنان به‌مراتب بالاتر و شدیدتر از استبداد کهنه بود. البته همین مسئله مجدداً در زمان حیات ایشان به‌وقوع پیوست و آن به‌قدرت رسیدن رضاخان میرپنج بود که با یک ترفند سیاسی و اخراج احمدشاه از ایران با

بهانه‌های واهی محقق شد. در واقع به قدرت رسیدن رضاخان یک کودتا بود که امام علیه السلام به آن تصریح می‌کرد: «من از همان آغاز، از کودتای رضاخان تا امروز (۱۳۴۸) شاهد همه مسائل بودم». (امام خمینی، ۱۳۶۱: ۶/۱۴۳)

اسلام‌زدایی و مبارزه با نمادهای دینی و مذهبی از جمله تحولات دوره رضاخان به شمار می‌رود که حدود یکسال پس از ورود امام به حوزه علمیه قم آغاز می‌شود و فکر و اندیشه امام را به خود مشغول می‌کند و تأثیرات زیادی در اندیشه سیاسی وی رقم می‌زند و امام علیه السلام در سال ۱۳۲۲ با تألیف کتاب *کشف‌السرار* به نقد اقدامات دوره رضاخان می‌پردازد و رضاخان را گماشته انگلیس معرفی می‌کند که برای محو دین و تخریب اندیشه‌های مترقی اسلامی مأمور شده است.

امام خمینی علیه السلام علت ظهور رضاخان و استبداد رضاخانی را که تمام تلاشش زدودن نمادهای دینی و اسلامی و به تعطیلی کشاندن مدارس دینی و بستن در مساجد و خلع لباس علما بود، ادامه گسترش تفکر الحادی و نفوذ اروپائیان در جهان سوم می‌دانست. از منظر امام آنها به نیکی دریافته بودند که فرهنگ دینی و عالمان مذهبی، مهم‌ترین مانع نفوذ آنها در کشورهای جهان سوم هستند. بنابراین حذف مذهب و روحانیت را در اولویت قرار دادند و با گماشتن شخصی چون رضاخان نقشه خود را عملی ساختند.

امام، پهلوی دوم را نیز تداوم استبداد رضاخانی می‌دانست و این مسئله را در کتاب *کشف‌السرار* به صراحت بیان می‌کند (امام خمینی، بی‌تا: ۲۳۰ - ۲۲۵) اما به خاطر مواضع آیت‌الله بروجردی که مرجعیت مذهبی را برعهده داشت، ایشان عمدتاً نظاره‌گر بی‌نظمی و بحران‌های زمانه هستند. بر همین اساس ایشان انقلاب سفید شاه را نیز به عنوان یک بحران می‌دیدند. مهدی عراقی یکی از نزدیکان امام خمینی علیه السلام تلویحاً به این موضوع اشاره می‌کند که امام با عناوین رفراندوم شاه مانند اصلاحات ارضی، ملی کردن جنگل‌ها و سهمیم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها مخالفتی نداشت، اما با چگونگی اجرا و مجریان آن مخالف بود. (مقدسی، ۱۳۷۰: ۱۵۴ - ۱۵۳)

امام خمینی علیه السلام با توجه به سوابق فکری و تجربه بحران‌های سابق به خصوص انحراف مشروطه و شکست آن و تجارب ناموفق علمای دینی در عرصه سیاسی، ریشه همه این معضلات را اصل رژیم پهلوی می‌دانستند. ولی بدین دلیل که فهم امام با فهم عموم مردم فاصله زیادی داشت، سال‌ها تلاش کرد تا ثابت کند که با عوض شدن دولت‌ها و کابینه‌ها با وجود رژیم شاهنشاهی، هیچ مشکلی حل نخواهد شد و چنین برداشتی منحصراً به امام مربوط می‌شد که در زمان علمای سابق به خصوص علامه نائینی هم تجربه نشده بود و به همین دلیل چندین دهه طول کشید تا مردم خودشان به چنین نتیجه‌ای دست پیدا کرده و با امام همراهی کنند.

راہل علامه نائینی و امام خمینی علیه السلام در پاسخ به بحران‌ها

راہل علامه نائینی برای مدیریت بحران‌ها

بیشترین تلاش‌های نائینی در راستای آشکار کردن مخالفت اسلام با استبداد و آگاه کردن مردم به ضروریات

شرع و خلاص شدن آنان از ظلم و استبداد بود. ایشان به عنوان یک فقیه و اصولی زبردست برای تبیین فلسفه سیاسی شیعه از مفاهیمی سود جست و به استدلال‌هایی دست زد که، اگرچه فقها از دیرباز با آن مفاهیم آشنا بودند، اما کمتر در مسائل سیاسی و حکومتی از آن مفاهیم استفاده کرده بودند. باین حال نمی‌توان این مسئله را نادیده گرفت که تفسیر خاص نائینی از رابطه سیاست و شریعت در آن موقعیت زمانی، به دلیل اینکه اصلی‌ترین مفسرین شریعت را فقط در حوزه اذن و نظارت و امور حسبیه محصور می‌ساخت، منجر به حاکمیت سیاسی فقها نشد (نائینی، ۱۳۶۱: ۱۸۲ - ۱۴۰)

هرچند مرحوم شیخ محمدتقی آملی در تعلیقه بر کتاب *المکاسب و البیع* تأکید دارد که علامه نائینی مقبوله عمر بن حنظله را در ولایت عامه فقها تمام می‌دانند، اما براساس کتاب *تنبیه الامة و تنزیه الملة* و همچنین تقریرات مرحوم شیخ موسی نجفی خوانساری بر کتاب *مئیه الطالب نائینی* به همان «قدر متیقن» اکتفا می‌کند که عدم اثبات ولایت عامه و اکتفا به ولایت در امور حسبیه می‌باشد، البته با عنایت به اینکه امور حسبیه در نظر ایشان از وسعت قابل توجهی برخوردار است. (نجفی خوانساری، ۱۳۷۲: ۳۲۹ - ۳۲۸) اما نائینی و دیگر فقیهان مشروطه‌خواه به همان شیوه سنتی سلوک کرده و اثبات ولایت سیاسی فقها را مشکل دانستند. از این رو به همان «قدر متیقن» اکتفا نمودند که فی‌الواقع نتیجه آن نمی‌توانست به تشکیل حکومت اسلامی با محوریت فقیه بیانجامد. (نائینی، ۱۳۶۱: ۸۰ - ۷۶)

بنابراین راه‌حلی که نائینی برای اداره بحران‌های زمان خود ارائه کرد، به تأسیس یک مبنای جدید مشروعیت قدرت در اندیشه سیاسی شیعه انجامید. یعنی مشروعیت الهی - مردمی. از نظر وی زمام امور مملکت را باید منتخب ملت به عهده گیرد. در حالی که اعمال حاکمیت او باید با اجازه مجتهد جامع‌الشرایط باشد و از سویی دستورهای حاکم نیز باید با نظارت هیئت منتخب از مجتهدان آگاه به امور سیاسی و بین‌المللی صادر گردد که از حق نظارت استصوابی برخوردار هستند. (نائینی، ۱۳۶۱: ۴۱)

نکته قابل توجه درباره دیدگاه نائینی این است که عبارات وی نشان می‌دهد که نظریه ایشان برای این نوع حکومت در مقایسه با حکومت سلطنت شاهنشاهی که ظلم زائد و غصب اندر غصب است (نائینی، ۱۳۶۱: ۴۱) ارائه شده است و هدف آن تحدید استیلاوی جور به قدر ممکن می‌باشد بنابراین دیدگاه ایشان ریشه در بحران‌ها دارد.

راه‌حل امام خمینی رحمته الله علیه بر ای مدیریت بحران‌ها

امام خمینی رحمته الله علیه با ارائه نظریه ولایت انتصابی فقیه، با بررسی روایات و ادله عقلی و آگاهی از مقتضیات زمان و تجربیات عصر مشروطه، به ضرورت تداوم «ولایت سیاسی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» تأکید می‌ورزد و از فقها به عنوان نایبان اصلی شأن حکومتی پیامبر یاد می‌کند. امام خمینی رحمته الله علیه با ارائه نظریه ولایت مطلقه در واقع ویژگی‌های فقیه را این‌گونه معرفی می‌کند:

- توجه کافی به مصلحت‌های حکومت و جامعه. (امام خمینی، ۱۳۶۱: ۲۱ / ۴۶)

- عنایت به نقش زمان و مکان در اجتهاد. (امام خمینی، ۱۳۶۱: ۲۱ / ۴۶)

- توان حل مشکلات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و اجتماعی جهان و در نتیجه توان هدایت

جامعه بزرگ اسلامی و حتی غیر اسلامی. (امام خمینی، ۱۳۶۱: ۲۱ / ۹۸)

- معرفی فقه به عنوان نظریه اداره کامل انسان و اجتماع. ایشان معتقد است که:

حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه در تمام زوایای زندگی بشریت است.

حکومت نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی، سیاسی، نظامی و

فرهنگی است و فقه تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است.

(امام خمینی، ۱۳۶۱: ۲۱ / ۹۸)

- سیاست جزئی از دیانت و شعبه‌ای از فقه است. (امام خمینی، بی تا: ۹۰)

از دیدگاه ایشان با توجه به عنصر فقاقت و نیز مشورت با کارشناسان، میزان خطا به حداقل می‌رسد.

ایشان معتقد است ولی فقیه تالی تلو معصوم علیه السلام است و با عنایت ویژه حضرت صاحب‌الامر علیه السلام، وظیفه خطیر

هدایت امت را به عهده دارد. بنابراین سلامت نظام مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه در بالاترین حد تضمین است؛

چراکه «براساس اعتقاد توحیدی ما، اینکه تمرکز قدرت فسادآور است درست نیست، ما به عکس قائل هستیم

قدرت فساد نمی‌آورد. فساد از حواشی قدرت ناشی می‌شود.» (عمید زنجانی، ۱۳۷۱: ۱۱)

نکته‌ای که نشان می‌دهد نظریه سیاسی امام خمینی علیه السلام معطوف به بحران‌های زمانه‌اش بوده این است که

این نظریه در برخی از موارد که امید بهبود شرایط و کاهش ظلم و طغیان شاهنشاه بوده است، به نظریه نائینی

نزدیک می‌باشد. همچنان که در کتاب *کشف اسرار* که در ۱۳۲۲ و در دوره‌ای که امید اصلاح نظام سلطنت

وجود دارد، ایشان تصریح می‌کند که حکومت باید با قانون خدایی صلاح کشور و مردم است اداره شود و این

بی نظارت روحانیت «فقیه» صورت نمی‌گیرد. (امام خمینی، بی تا: ۱۸۹) اما زمانی که احساس می‌کند بحران

زمانه رو به تزاید گذشته و قانون مشروطه ضمانت اجرایی ندارد، با طرح بحث (ولایت مطلقه فقیه) در اداره

جامعه اسلامی، حاکمیت فقیه را تنها راه خروج از بحران معرفی می‌کند. (امام خمینی، ۱۳۶۸: ۱۹۰)

بررسی تطبیقی دیدگاه علامه نائینی و امام خمینی علیه السلام

بررسی اندیشه‌های سیاسی علامه نائینی از کتاب *تنبيه الامّة و تنزيه الملة* و امام خمینی علیه السلام از کتاب *البيع* و

ولایت فقیه نشان می‌دهد که قالب ذهنی هر دو نظریه‌پرداز، براساس اسلوب علمی متداول در حوزه‌های

علمیه شیعی شکل گرفته بود. بنابراین در روش سیاسی و ارائه چارچوب نظری از رهیافت فقهی - اصولی و

قواعد به کار رفته در آن فاصله نمی‌گرفتند و قالب‌ها و قواعد فقهی - اصولی خود را از مخلوط شدن به

اسلوب‌های متداول در عرصه دانش سیاسی دور می‌کردند.

اما با توجه به اینکه در ارائه طریق از مقتضیات زمان و مکان غافل نبودند، بنابراین نظریات سیاسی این

دو فقیه از وجوه اشتراک و افتراق متعددی برخوردار شده است که در ذیل، به آن می‌پردازیم تا اینکه نقش بحران‌ها که مورد تأکید اسپریگنز می‌باشد در اختلاف روش اعمال حاکمیت سیاسی از نظر آنها نمود پیدا کند.

وجوه اشتراک نظریات سیاسی علامه نائینی و امام خمینی رحمته الله علیه

هر دو اندیشمند با تأکید بر تشکیل حکومت به تأسی از حکومت اسلامی حیات پیامبر رحمته الله علیه و امامان معصوم رحمته الله علیه تنها راه عمل به فرامین الهی را بازگشت به اسلام برای تجدید حیات دوباره مسلمین می‌دانستند. (نائینی، ۱۳۷۸: ۶۵؛ امام خمینی، ۱۳۶۱: ۲ / ۱۷۰)

هر دو فقیه شریعت، ولایت و مردم را عناصر اصلی و ارکان نظام سیاسی اسلام می‌دانستند و هر سه رکن مذکور را بدون دیگری متزلزل می‌دانستند (نائینی، ۱۳۷۸: ۳۵ - ۳۲؛ امام خمینی، ۱۳۶۱: ۱۸ / ۲۸۲) و پذیرش و مقبولیت مردمی را شرط اعمال حاکمیت سیاسی در جامعه می‌دانند (نائینی، ۱۳۶۱: ۱۴۰ - ۸۲؛ امام خمینی، ۱۳۶۱: ۳ / ۴۲) و حقوق سیاسی مردم را جزء فطرت خدادادی انسان معرفی می‌کردند. (نائینی، ۱۳۷۸: ۳۱؛ امام خمینی، ۱۳۷۶: ۳۵)

هر دو اندیشمند صاحبان اصلی حکومت را، حضرات معصومین رحمته الله علیه می‌دانستند که حکومتشان حکومت الهی و پس از رسول الله رحمته الله علیه به آنان رسیده و در زمان غیبت، متعلق به کسانی می‌باشد که شایستگی اجرای احکام الهی را داشته باشند و آگاه به اوامر و نواهی الهی بوده، در محدوده حدود شرعی، عمل نمایند. (نائینی، ۱۳۷۸: ۳۵ - ۳۲؛ امام خمینی، ۱۳۶۱: ۳ / ۴۱)

آنان مهم‌ترین شرایط زمامدار اسلامی را فهم عمیق از دین، پارسائی، تدبیر امور مسلمین، عدالت، هوشیاری، شجاعت و اعتماد به نفس می‌دانستند. (نائینی، ۱۳۷۸: ۱۲ - ۶؛ امام خمینی، ۱۳۷۴: ۹۰) اما در عین حال، برای اداره حکومت و احتراز از استبداد و سلیقه سلطانی، روش مشورت را پیشنهاد می‌کردند و استادشان به آیات و اخبار و سیره اولیای دین بود که هرگز خود را بی‌نیاز از این امر مهم نمی‌دانستند. (نائینی، ۱۳۶۱: ۱۴۰ - ۸۲؛ امام خمینی، ۱۳۶۱: ۳ / ۴۲)

وجوه افتراق نظریات سیاسی علامه نائینی و امام خمینی رحمته الله علیه

علی‌رغم وجوه اشتراک فراوان که در اندیشه علامه نائینی و امام خمینی رحمته الله علیه وجود داشت، به نظر می‌رسد تفاوت مقتضیات معاصر این دو فقیه، آنان را بر آن داشته است که با حفظ چارچوب فکری و مبانی اصیل خود، راه‌حل متفاوتی برای عبور از بحران ارائه دهند. البته توجه به این نکته لازم است که تفاوت اندیشه‌های این دو فقیه، از مبانی اصولی آنها که توجه ویژه‌ای بر عنصر عقل و تحولات زمان و مکان دارد نشئت گرفته است و تفاوت ناشی از توجه به مقتضیات زمان و مکان، نه تنها حکایت از ضعف اندیشه آنها ندارد، بلکه دلیل بر جامعیت اسلام و تعمیم اصول نظری شیعه بر زمان و مکان می‌باشد.

علامه نائینی حکومت در عصر غیبت معصوم علیه السلام را غصبی می‌داند. اما با بیان «ضرورت حکومت» برای «حفظ بیضه اسلام» و پاسداری از کیان جامعه اسلامی و برای رهایی از استبداد و خودسری حاکمان از باب «دفع افسد به فاسد» در پی تحدید سلطنت و لزوم تدوین قانون اساسی در روزگار خویش بود و معتقد بود تدوین قانون اساسی و تشکیل مجلس شورا اهرم‌هایی هستند که می‌توانند قدرت سلطان را کنترل کنند و از استبداد جلوگیری نمایند. (نائینی، ۱۳۷۸: ۷۴)

بر همین اساس شکل و شیوه حکومت در نظریه نائینی در قالب «سلطنت مشروطه» تجلی یافته است. البته نمی‌توان این برداشت را مسلم فرض کرد که ایشان چنین سلطنتی را کاملاً مشروع می‌دانست. بلکه ایشان حاکمیت پادشاه غیرعادل مشروطه را نیز با این توجیه می‌پذیرفت که در صورت عدم دسترسی به ولی معصوم علیه السلام، دست مسلمانان از تشکیل حکومت اسلامی مطلوب کوتاه می‌گردد و به‌ناچار نظام مشروطه بر نظام پادشاهی مطلقه ترجیح خواهد یافت. بنابراین تأیید نائینی از مشروطه یک تأیید اضطراری و به‌مقتضای خاص آن زمان می‌باشد. (نائینی، ۱۳۷۸: ۳۵ - ۳۲) بنابراین وی با دو نگاه به مشروطه می‌نگریست: نگاه کلی و نگاه جزئی. در نگاه کلی سلطنت مشروطه را غصبی می‌دانست؛ چراکه اذن و نظارت فقها در رأس آن ساختار وجود نداشت. اما در نگاه جزئی براساس تفکیک قوا و نظارت فقهای جامع‌الشرایط، ساختار مشروطه را مشروع می‌دانست. (نائینی، ۱۳۶۱: ۱۰۹ - ۲۸)

اما برخلاف نائینی که با استدلال به نایب بودن مصداق سلطان عادل و عدم امکان تشکیل سلطنت اسلامی حکومت مشروطه را بر حکومت خودکامه قاجاری ترجیح می‌داد. (نائینی؛ ۱۳۶۱، ۶۳) امام خمینی رحمته الله علیه در تئوری حکومتی که ارائه داد، به مشروط کردن سلطنت استبدادی و تحدید حکومت رضایت نداد و معتقد بود مهم‌ترین آلام مردم را حکومت سلطنتی و پادشاهی فراهم کرده است و آن را هرگز اصلاح‌پذیر نمی‌دانست. بنابراین براساس تئوری حکومتی خود به رهیافت ولایت آن‌هم از نوع «ولایت مطلقه فقیه» می‌رسد و مشروعیت الهی و مردمی را ضامن تحقق آن دانسته، به استقرار جمهوری اسلامی هم در اندیشه و هم در عمل، همت می‌گمارد. (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۱۱ / ۴۵۹ / ۷ / ۵۰۹)

امام خمینی رحمته الله علیه با هدف برچیده شدن کامل استبداد که ریشه در سرپیچی از قوانین مشروطه داشت و با توجه به ناکارآمدی نظارت فقها در تحدید قدرت سلطان، مشروطه را مردود می‌دانستند (امام خمینی، بی‌تا: ۳۳) و ضمن پذیرش نقش فعال مردم و فقها در اعمال حاکمیت و تصمیم‌گیری سیاسی، مشارکت فعال‌تری را برای فقیه مطرح کردند و اختیارات فقیه را تا حد حوزه عمومی توسعه دادند که در صورت لزوم حتی حوزه شخصی - چنان‌که به هر نحوی مرتبط با حوزه عمومی باشد - را نیز شامل می‌شود. (امام خمینی، ۱۳۶۱: ۱۸ / ۱۰۸ - ۱۰۷)

تفاوت دیگر در اندیشه سیاسی نائینی و امام رحمته الله علیه در شرایط کارداران حکومت است. مرحوم نائینی بر وارستگی از هوا و طمع، خیرخواه دین و مملکت و مردم بودن، عدالت، غیرت، تدبیر و آگاهی به مصلحت جامعه

تأکید می‌کردند و برای نمایندگان مردم و یا مدیران و زمامداران سه شرط: «آگاهی کامل از سیاست و دین»، «بی‌غرض و بی‌طمع بودن» و «غیرت و خیرخواهی دین و ملت و وطن اسلامی» را لازم می‌دانستند و منظورشان از غیرت‌مند بودن نمایندگان همان استقلال فکری، فرهنگی و عدم دل‌سپردگی به بیگانگان می‌باشد. (نائینی، ۱۳۶۱: ۸۹ - ۸۸)

اما امام خمینی رحمته الله علیه برای مدیریت جامعه اسلامی علاوه بر اینکه تدبیر، آگاهی از مصلحت جامعه، دوری از هواپرستی، عدالت و تقوا را شرط می‌دانند، داشتن اجتهاد و تأیید آن از سوی کارشناسان امر و انتخاب از سوی خبرگان ملت را از شرایط ضروری حاکم جامعه اسلامی برمی‌شمرند (نائینی، ۱۳۷۸: ۱۲ - ۶؛ امام خمینی، ۱۳۷۴: ۹۰) و معتقدند که مدیران و منتخبان علاوه بر اینکه باید شرایط لازم را برای مدیریت جامعه اسلامی داشته باشند، لازم است توسط ولی فقیه نیز تنفیذ و تا رأی منتخبان ملت توسط ولی فقیه تأیید نگردد، مشروعیت آن ناقص خواهد بود. (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۶ / ۵۹) می‌توان چنین استظهار کرد که ممکن است این تفاوت نیز ریشه در اعتماد و امید نائینی به نظام مشروطه و ناامیدی و یأس امام خمینی رحمته الله علیه از چنین نظامی داشته که در طول زمان این مسئله برای امام مشخص شده بود.

نتیجه

بررسی اندیشه‌های سیاسی این دو فقیه نشان می‌دهد که هرکدام از آنها نسبت به تشکیل حکومت با داشتن ویژگی‌های حکومتی معصومین علیهم‌السلام اصرار داشتند. بنابراین حکومت‌های وقت را از این ویژگی تهی دانسته و حقوق مردم را که در تعالیم الهی بر آن تأکید فراوان شده پایمال می‌دیدند. لذا نسبت به طرح حکومت براساس رهیافت دینی و اسلامی به ارائه اندیشه پرداختند و نهایت کوشش خود را در به ثمر رساندن حکومتی که از بیشترین الگوی حکومتی رسول اکرم و امامان معصومین علیهم‌السلام برخوردار باشد انجام دادند. بنابراین هر دو فقیه در تشکیل حکومت اسلامی اشتراک نظر داشتند؛ اما در نحوه تشکیل حکومت و ویژگی‌های حاکمیت با توجه به برداشت و تفسیر خویش از ادله نقلی و عقلی که براساس آن اجتهاد کرده‌اند اختلاف و افتراق نظر داشتند. مرحوم علامه نائینی در نحوه تشکیل حکومت با سلطنت شورایی یا همان مشروطه به حاکمیت سیاسی مردم می‌رسد و حاکمیت سیاسی فقها را بیش از «اذن و نظارت و امور حسبیه» بر نمی‌تابد و حتی برای نظارت فقها تنها نقش سلبی را لحاظ کرده و هیچ ضمانت اجرایی برای ایفای نقش ایجابی در نظر نمی‌گیرد، اما امام خمینی رحمته الله علیه در نحوه حکومت با «جمهوری اسلامی» با حاکمیت ولایت الهی - مردمی به ولایت مطلقه فقیه می‌رسد. در نتیجه از نظر امام نحوه مشارکت مجتهد در سیاست و حوزه امور عمومی غیرمستقیم نبوده، بلکه «ولی فقیه» رسماً در رأس امور قرار می‌گیرد. ولی هرگز این به‌معنای غفلت از مشارکت مردم و لزوم حضور فعال آنان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی نبوده، بلکه به عبارتی «جمهوری» و

«اسلامی» با هم یک ترکیب واحد را تشکیل می‌دهند که هر کدام بدون دیگری انحراف از شریعت می‌باشد. این اختلاف نظر در صورتی پدید آمده است که هر دو فقیه از یک منبع فکری و عقیدتی (تعالیم اسلامی، منابع اهل بیت و تشیع انقلابی) تغذیه شده‌اند. از لحاظ روش اجتهاد نیز از یک مسلک تبعیت کرده‌اند که روش اصولی‌گری بود. بنابراین تفاوت دیدگاه این فقها ممکن است عامل دیگری داشته باشد که اسپریگنز در بررسی تطبیقی اندیشه‌های سیاسی، علاوه بر پذیرفتن نقش همه امور یادشده، بحران‌های معاصر اندیشمندان را هم مورد توجه قرار می‌دهد.

در چارچوب این دیدگاه، با توجه به تفاوت‌های اساسی شرایط و اقتضائات زمان هر دو فقیه، این استنباط قابل دفاع می‌باشد که در زمان علامه نائینی رهایی از استبداد سلطانی و محدود کردن اختیارات سلطان امری بود که به آسانی قابل تحقق نبود، چه رسد به حذف سلطان از عرصه سیاسی و جایگزین کردن حکومت ولی فقیه، لذا علامه نائینی تمام مساعی خود را برای محدود کردن استبداد به کار برد. وی با اینکه حکومت سلطان را غیرمشروع می‌دانست، ولی شرایط زمان، نگرش مردم، آسیب‌های احتمالی که ممکن بود در صورت نبود سلطان جامعه را فرا گیرد، این امور اجازه نمی‌داد حضور سلطان را در حکومت نادیده بگیرد. در همان زمان که علامه نائینی سخن از حق مردم در حکومت می‌زد، وی خیلی فراتر از زمان خود سخن می‌گفت. چراکه هنوز هیچ حقی در حاکمیت سیاسی برای مردم به رسمیت شناخته نشده بود؛ تاچه رسد به حکومت فقها که تضمین کننده ولایت اسلامی باشد. تجربه مشروطه نیز نشان داد که جامعه زمان علامه نائینی هنوز به اندازه‌ای از بلوغ فکری و سیاسی نرسیده بود که زمینه برای نوع حداقلی حکومت اسلامی فراهم شود.

اما زمانی که امام خمینی ره ولایت فقیه و جمهوری اسلامی را به عنوان حکومت مطلوب اسلامی معرفی می‌کند ایشان نیز همانند علامه نائینی فراتر از زمان خویش استدلال می‌کرد. با این تفاوت که در دوران امام خمینی ره حکومت مشروطه سلطنتی که توسط نائینی ارائه شده بود مرحله تکوین خود را سپری کرده و شکست خورده بود و امام خمینی ره در شرایطی حکومت جمهوری اسلامی را ارائه داد که علاوه بر داشتن معلومات دینی علامه نائینی، تجربه شکست مشروطه و تجارب دوران پهلوی را نیز به دست آورده بود و آنچنان که خودشان می‌فرمایند از همان آغاز حکومت رضاخان مسائل کشور را رصد می‌کردند. علاوه بر این مردم عصر نائینی از نظر سیاسی بی تجربه بودند، ولی مردم عصر امام خمینی ره تا حدودی مشارکت سیاسی را هرچند ناقص تجربه کرده و به حدی از بلوغ سیاسی رسیده بودند و این مسئله می‌توانست زمینه پذیرش نظریه امام را بالا برده و امام را به پشتیبانی مردم امیدوارتر بکند.

بنابراین لازم است در بررسی علت تفاوت دیدگاه امام با نائینی از این نکته غافل نشویم که این تفاوت ممکن است به مبانی و نوع نگرش دو فقیه و استنباطشان از منابع دینی برنگردد؛ بلکه بنابر نظریه اسپریگنز ریشه در نوع نگاهشان به جامعه و شرایط جامعه برگردد.

منابع و مأخذ

۱. آملی، محمدتقی، ۱۴۱۳ ق، *المکاسب و البیع (تقریرات درس آیت‌الله میرزا محمدحسین نائینی)*، قم، مؤسسه نشر الاسلامی.
۲. اسپریگنز، توماس، ۱۳۷۰، *فهم نظریه‌های سیاسی*، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، نشر آگاه.
۳. امام خمینی، روح‌الله، ۱۳۶۸، *کتاب البیع*، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
۴. _____، ۱۳۷۴، *کتاب شئون و اختیارات ولی فقیه (ترجمه کتاب البیع)*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۵. _____، *بی‌تا، کشف اسرار*، قم، آزادی.
۶. _____، ۱۳۶۱، *صحیفه نور*، تهران، مرکز اسناد و مدارک فرهنگی.
۷. _____، ۱۳۶۲، *امام و روحانیت (مجموعه دیدگاه‌ها و سخنان امام درباره روحانیت)*، تهران، انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
۸. _____، ۱۳۷۶، *ولایت فقیه*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله.
۹. _____، ۱۳۷۸، *صحیفه امام*، تهران، مؤسسه نشر آثار امام خمینی رحمته الله.
۱۰. _____، *بی‌تا، ولایت فقیه*، قم، نشر آزادی.
۱۱. حائری، عبدالهادی، ۱۳۶۴، *تشیع و مشروطیت در ایران*، تهران، امیرکبیر.
۱۲. حقیقت، صادق، ۱۳۸۹، *مجله علوم سیاسی*، شماره ۴۹، قم، دانشگاه باقرالعلوم رحمته الله.
۱۳. دوانی، علی، ۱۳۵۸، *نهضت روحانیون ایران*، تهران، بنیاد فرهنگی امام رضا رحمته الله.
۱۴. رجبی، محمدحسن، ۱۳۷۲، *زندگی‌نامه سیاسی امام خمینی رحمته الله*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۵. عالم، عبدالرحمان، ۱۳۸۲، *بنیادهای علم سیاست*، تهران، نشر نی.
۱۶. عماد دشتی، صدرالدین، ۱۳۷۴، *کتاب‌شناسی موضوعی آثار امام راحل*، تهران، نشر حضور.
۱۷. عمید زنجانی، عباسعلی، ۱۳۷۱/۳/۲۰، *روزنامه رسالت*.
۱۸. فوزی، یحیی، ۱۳۸۸، *اندیشه‌های سیاسی امام خمینی رحمته الله*، قم، دفتر نشر معارف.
۱۹. مقدسی، محمود، ۱۳۷۰، *ناگفته‌ها (خاطرات مهدی عراقی)*، تهران، مؤسسه فرهنگی رسا.
۲۰. نائینی، میرزا محمدحسین، ۱۳۷۸ - ۱۳۶۱، *مقدمه تنبیه الامة و تنزیه الملة*، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۲۱. نجفی خوانساری، شیخ موسی، ۱۳۷۲، *تقریر علی منیه الطالب*، قم، طبع حجری.
۲۲. نوایی، علی‌اکبر، ۱۳۸۱، *نظریه دولت دینی*، قم، دفتر نشر معارف.



پښتو ښکته علمون انساني و مطالعات فرېښتې
پرتال جامع علمون انساني